



۲۰۱۶/۱۰/۱۹



تهیه و تنظیم: ملالی موسی نظام

شبی در محفل فرهنگی شام عرفان برخ دوم

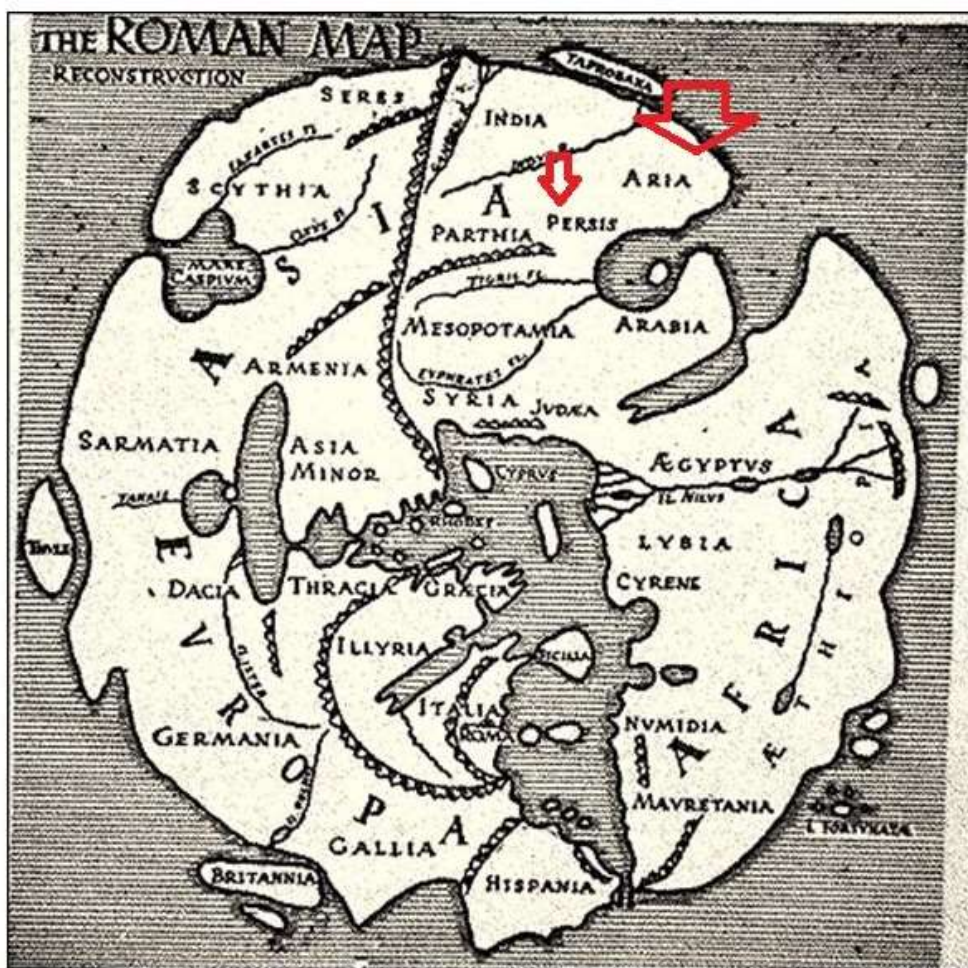


قسمت دوم – بیانات دانشمند خبره، محترم حامد نوید

شرحی در رفع ابهامات در مورد تاریخ هنر افغانستان

در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح فرهنگ یونانی عصر پریکلئیس یعنی هنر دوره کلاسیک یونان در اثر فتوحات اسکندر مقدونی وارد سرزمین های شرقی شد و در اثر آمیزش با فرهنگهای دیگر شیوه هنری هلنی پدید آمد. سبک هنری ایکه در باختر زاده این آمیزش فرهنگی بود و بنام «هلنی باختر» یاد میگردد به گواهی بزرگترین هنرشناسان چون جوزف اکین و ژنین ابویر از نابترین آثار هنری جهان شرق در نتیجه این آمیزش است و از سبک هنری فارس و بین النهرین در عهد سلووشی و هنر آن دوره وهمچنان هنر دوره بطلمی مصر تفاوت های کلی دارد. از نگاه سبک شناسی نمیتوانیم همه این پدیده های فرهنگی زاده شرایط متفاوت را در زیر چتر هنر یونانی، ارزیابی کنیم. اسناد تاریخی حاکیست که پس از مرگ اسکندر در بابل در سال ۳۲۳ ق.م امپراتوری وسیع او در میان جنرال های بزرگش تقسیم گردید و روابط بیشتر و عمیق تری میان سرزمینهای شرقی و حوزه مدیترانه در اروپا بوجود آمد. تاریخ نگاران یونان و روم قدیم مطالب تاریخی و جغرافیایی دقیقی را در مورد سرزمین های شرقی که از اناتولیه (ترکیه) تا شمال نیم قاره هند گسترده بود، نگاشتند. این نوشته ها بسیار دقیق تر از یاد داشتهای تاریخی هرودوت بود، چون در عصر او پای یونانیان تا سرزمین های دور دست شرقی نرسیده بود. تاریخ نگاران و جغرافیا دانان یونانی و رومن (از قرن سوم تا اول پیش از میلاد) ساحه میان رود آمو و رود سند را بنام آریانا نوشته و استناد شان بالای چشم دید خودشان و اسمای کهن آریا

ورته و آریانا و بجه در ریگویدا و متون اوستایی استوار بوده است. اگر به نقشه های جهان کهن که توسط جغرافیا دانان رومن در دوره هلنی ایجاد گردیده بنگریم واضح میگردد که حوزه های جغرافیایی قدیم بنام های Aria (آریا)، India (هند)، Syria (سوریه)، Armenia (ارمنستان)، Mesopotamia (بین النهرین یا عراق امروزی) و Arabia (عربستان) بطور واضح نگارش یافته است. همچنان ساحه پارتیا Parthia، یعنی قلمرو پارتاها، و پرسیس Persis یا خطه پارس درین نقشه مشخص است.



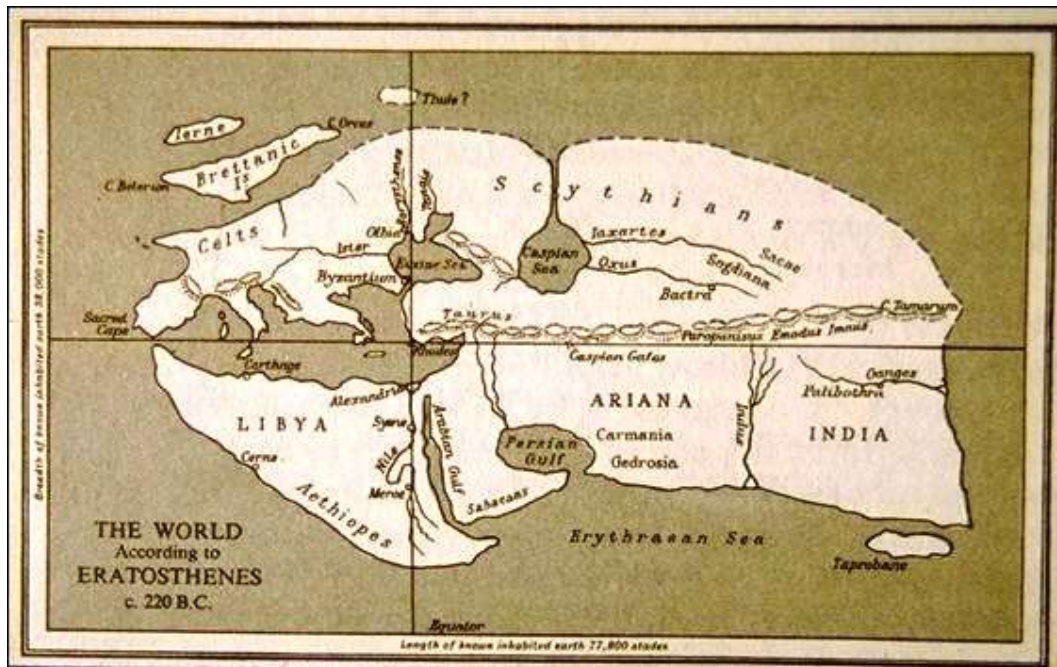
Theatrum Orbis Terrarum, By Marcus Vipsanius Agrippa, 20 A.D

Dilke, O.A.W., Greek and Roman Maps, pp. 39-53.

نقشه زیر عنوان «تئاتر جهان» توسط مارکوس ویپسانوس آگریپا، جنرال و مهندس رومی، سال ۲۰ میلادی

پارتها از نگاه فرهنگی و ساختار قومی، از پارس های مستقر در حوزه خلیج فارس فرق داشتند. این ساحه در نقشه های گریکورومن بنام Parthia پارتیا یاد گردیده که تاریخ نگاران ایران به آن پرتوه گویند. پارتها به زبان پهلوی صحبت میکردند که از نگاه دستور زبان و استعمال کلمات با Old Persian زبان پارسی کهن مروج در حوزه خلیج فارس متفاوت بود. ازینرو نباید زبان پارتی و پارسی را یکی دانست و باهم مغالطه کرد.

درین میان مهمترین سند نقشه ایست که توسط اراتوس تینیس Eratosthenes جغرافیا دان معروف یونانی در اخیر قرن سوم تا اوایل قرن دوم ق.م ایجاد گردیده و در آن کلمه آریانا به وضاحت دیده میشود. حدود آریانا در کتاب جیوگرافیکا اثر سترابو، جغرافیادان معروف قرن اول میلادی ذکر یافته و شرح گردیده است.



نقشه اراتوس تینیس

پس از گذشت قرون متمادی که حاکی از لشکر کشی های شاهان ساسانی فارس بر امپراتوری کوشانی و نبرد شاهان یفتلی ها با ساسانیان و فروپاشی دولت ساسانی بدست قوای مسلمین است، در ادوار اسلامی کلمه آریانا به شکل ایران در ادبیات قرن یازدهم، بخصوص در عهد سلطنت محمود غزنوی ظاهر گشت. درین میان شهنامه فردوسی که به امر محمود غزنوی اسطوره های باستانی را از منابع مختلف و نواحی مختلف، بخصوص ناحیه سیستان تاریخی یا سرزمین باستانی ساکه ها Sakas و غزنه جمع آوری نمود و همچنان از گشتاسپ نامه، دقیقی بلخی منحیث یک منبع مهم ملهم گشت از نگاه ادبی اثریست ناب و بینظیر، اما یک کتاب جغرافیا نگاری و یک متن کاملاً تاریخی بشمار نمی آید. فردوسی در عصرش منحیث یک شاعر حماسه سرا مطرح بود نه یک مورخ چون عتبی، ابوالفضل بیهقی و عبدالحی گردیزی.

گرچه در برخی متون ایندوره کلمات ایران، توران و فارس منحیث قلمرو شاهان پارینه آمده، اما اگر در نقشه های تاریخی جغرافیا دانان معروف ادوار اسلامی مانند أبو عبدالله محمد الإدریسی و أبو إسحق إبراهیم بن محمد الفارسی دقت شود کشور مشخصی بنام «ایران» درین نقشه های تاریخی دیده نمیشود در حالیکه نواحی خراسان، ماورالنهر، کرمانیه، آذربایجان، فارس و بسی ساحات دیگر درین نقشه ها مشخص اند. حتی فردوسی نیز با آنکه یک شاعر حماسه سرا بوده در بسی از ابیاتش میان ایران و فارس فرق قایل شده مانند:

چو در دخمه شد شهریار جهان ز ایران برفتند گریان مهان
همه پاک در پارس گرد آمدند بر دخمه یزدگرد آمدند

همچنین در نقشه جغرافیایی البیرونی، که از هم عصران فردوسی بود کشوری بنام ایران دیده نمیشود.



نقشه البیرونی

ازجانبی اصطلاح ایران در نزد نویسندگان و شعرای قرون وسطی گسترده فرهنگی ای بوده باستانی، نه کشوری با حدود اربعه و دولتی معین به تعبیر امروزی. توجه شعرا و نویسندگان در عهد زمامداری سامانیان و غزنویان به اسطوره های باستانی بیشتر شد و در نتیجه اصطلاحات ایران و توران در شرح این اسطوره ها مورد استمال بیشتر پیدا نمود. البته نمیتوان از ارزش ادبی و هنری اسطوره ها در الهام بخشیدن هنرمندان و شعرا و ریشه یابی اصطلاحات و نامهای تاریخی انکار کرد، اما از آنجایی که اسطوره ها بر مبنای تصورات و پندارهای اغراق آمیز استوارند نمیتوانند که همواره اسناد مؤثقی در شرح وقایع تاریخی باشند. داستانهای حماسی مانند مها بهاراته هندیان سرود های ویدی و متون اوستایی، و اسطوره ییاد و اودیسه هومر، داستانسرای یونانی، زمانی منحصیث یگانه منبع تاریخی مطرح میگرددند که هیچ سند دیگری در آن عصر وجود نداشته باشد، در حالیکه در قرن پنجم هجری تاریخ نگاری منحصیث یک رشته معین مروج بود. در میان شرق شناسان اروپا دانشمندانی چون گوستاو لوبون فرانسوی، جان مارشال برتانیایی، وسیلی بارتولد روسی و ماکس میولر آلمانی، الفرد فوشه و بسی دانشمندان دیگر وجود داشت که مسایل مربوط به مدنیت های شرقی را از نگاه علمی Academic و آفاقی مطالعه نموده اند. برخلاف دانشمندانی نیز وجود داشته که مطالبی را نظربه منافع سیاسی و پالیسی های مطروحه دول مربوطه شان در مورد مستعمرات آسیایی و آفریقایی و ایجابات سیاسی آن زمان مطرح کرده اند که این بررسیها ابهامات بزرگی را در شناخت تاریخ و فرهنگ کشور های غیر اروپایی بوجود آورد. با تحولات سیاسی ایکه در ۱۹۳۰ در اروپا پدید آمد، با ظهور هیتلر و موسیولینی، مسایل برتری نژادی آریینی ها Pan Iranism دوباره اوج گرفت، در چنین آوانی نشریه ای زیر عنوان «نامه ایران باستان» برای نخستین بار با اجازه و پشتیبانی حزب نازی در آلمان به نشر رسید. متعاقب آن رضاء شاه در سال ۱۹۳۵ اسم کشورش را از فارس به ایران تبدیل نمود و با استناد به فتوحات کوروش هخامنشی اصطلاح Greater Iran (ایران بزرگ) به میان آمد.

البته درین مباحثه هیچگونه مطلبی از عدم ارزش نهادن به فرهنگ و تاریخ ملت همسایه ما ایران مطرح نیست، اما از آنجاییکه نمیتوان فرهنگ های یک خطه بزرگی را که از ثقافت های زیاد انسانی در طول زمانه ها ایجاد گردیده و هریک دارای مشخصات و ممیزات فرهنگی خاصی بوده، در زیر چتر فتوحات دو هزار و پنجاه سال پیش کوروش، مهر صاحب زد. اگر مراد از ثقافت کشور کشایی باشد چنگیز نیز بزرگترین امپراتوری را در قرن سیزدهم میلادی ایجاد کرد که از دشتهای گوبی تا بغداد وسعت داشت. پس آیا این ساحه وسیع همه مربوط به مغلستان میگردد؟ در ادوار اسلامی این ساحه بزرگ به نامهای ماوراالنهر، خراسان، فارس و سیستان خوانده میشد. ازینرو اصطلاحات ایجاد شده "جهان ایرانی" Iranian World و "آسیای مرکزی فارسی شده" Persante Central Asia که در هیچ متن تاریخی ذکر نیافته، نمیتواند تحولات فرهنگی ادبی، و هنری ای را که در خراسان و ماوراالنهر از آغاز قرن سوم هجری تا پایان سده پنجم هجری بوقوع پیوسته و این ارزشهای فرهنگی از طریق گنده هارا یا (ویهند) به شمال نیم قاره هند گسترش یافته، در بر گیرد.

البته هر کشوری حق دارد تا برای زنده نگهداشتن افتخارات تاریخی اش کاری کند، اما نه به قیمت پامال نمودن ارزش های تاریخی دیگران. این نوع طرز دید ها نه تنها جوامع انسانی را از هم دور نگه میدارد، بلکه باعث ایجاد غرور ملی کاذبی در میان مللی که قرنها در گرداب فقر، بیسوادی و استبداد دست و پا زده اند میگردد.



نمونه نامه بزبان دری کوشانی به خط یونانی و نامه بزبان و رسم الخط عربی قرن هفتم میلادی، کشف شده از سمنگان عکسبرداری یونیورسیتی توکیو

در میان نویسندگان ایران نیز دانشمندان روشنفکری اند که به فرهنگهای انسانی احترام می گذارند، انسانی فکر می کنند و از اینگونه تنگنظری ها بیزارند. بطور مثال دانشمند ایرانی مقیم لندن داکتر داود ناصرخلیلی در اخیر دهه ۱۹۸۰ در هنگام جنگ شوروی و افغان، اسناد کتبی بسیار باستانی مربوط به افغانستان را که از مغاره سمنگان کشف شده بود و در بازار های پشاور در معرض فروش بود خریداری کرد و با کمال امانت داری به شعبه

زبان‌شناسی یونورستی لندن سپرد، که اینکار او احترام به ملت افغانستان و ارج گزاردن به فرهنگ های انسانی را نشان میدهد.

پروفیسور نکولاس ویلیام سیمز استاد زبان شناسی یونورستی لندن این اسناد تاریخی مهم را مورد مطالعه قرار داد. به اساس تحقیقات پروفیسور ویلیام سیمز این اسناد کتبی که بالای پوست حیوانی نگاشته شده، سیر تحول زبان باختری، مادر زبان دری افغانستان را از عهد تمدن کوشان، یفتلی و عصر ساسانیان تا ادوار نخستین گسترش ثقافت اسلامی در افغانستان نشان میدهد. چنانچه در اسناد و کتیبه رباطک در فصل های مربوط به دوره مدنیت کوشان و یفتلی بررسی مفصلی خواهیم داشت.

در آغاز سده بیستم هنگامیکه ادوارد گرانویل برون Edward G. Brown نویسنده انگلیس کتابی را بنام تاریخ ادبیات فارس "A Literary History of Persia" نوشت هنوز کتیبه رباطک و اسناد کتبی سمنگان که سیر انکشافی زبان باختری و تفاوت آنرا با زبان فارسی استخری شرح میدارد کشف نگردیده بود. ازینرو ادوارد برون درین کتاب هر شاعر و نویسنده ومؤرخ را که بزبان فارسی چیزی نوشته یا در اثر داوریهای خویش ویا در نتیجه ترجمه های نادرست از آغاز تا انجام بنام سرزمین فارس قلمداد کرده، در حالیکه ابومحمد عبدالله ابن مقفع این تفاوت را در قرن دوم هجری توضیح داشته و ترویج زبان دری برخاسته از بلخ را در مداین پایتخت ساسانی ها بیان میکند. همچنان داکتر ذبیح الله صفا دانشمند برجسته ایران مینگارد: "تا اواخر قرن چهارم هجری شعر فارسی منحصر به گویندگان خراسان و ماورا النهر بود که لهجه دری لهجه ملیح شان بود، لیکن از آن هنگام بتدریج در ناحیه قومس و ری هم به شاعرانی بر میخوریم که لهجه فارسی دری را که به لهجه محلی آنان نزدیک بوده برای شاعری برگزیده اند." و در جای دیگر میگوید: "تجاوز شعر دری از مشرق به مغرب و یافتن محیط های مادی و معنوی نو، البته در زبان شعر و افکار شاعران پارسی گوی حتی در سبک آنان تغییرات عمده ایجاد کرد." ازین صحبت داکتر صفا بر می آید که اصطلاح فارسی دری پس از رایج شدن زبان دری در فارس مروج گردیده است. چنانچه فردوسی گوید:

بفرمود تا فارسی دری نوشتند و کوتاه بشد داوری

از جانب دیگر زبان برعلاوه اینکه به ارث گرفته میشود یک پدیده فراگرفتنی نیز میباشد. ازینرو نمیتوان هویت هر نویسنده و شاعری را تنها از روی زبان تعیین کرد. بزرگترین آثار علمی ابوریحان البیرونی و شیخ الرئیس ابن سینای بلخی به زبان عربی نگاشته شده در حالیکه خود عرب نبودند؛ همینطور نمیتوان همه سنخسرایانی را که به زبان پارسی شعری سروده اند مربوط به تمدن فارسها نیستند. سخنوری و شعرسرایی در سده های سوم و چهارم در بلخ و سپس در قرن پنجم هجری در غزنه به اوج رسید که سبک ادبی ایندوره بنام سبک خراسانی یاد میگردد. ادوارد برون خود اعتراف میکند که خاستگاه اصلی این زبان دامنه های کوه پامیر بوده و آغاز سرایش شعر فارسی در دوره اقتدار شاهان صفاری در زرنج با ابیات هنزله بادغیسی آغاز گردیده و در دوره سامانی ها در دایره فرهنگی بلخ و بخارا شکل گرفته است.¹

¹BEGINNINGS OF PERSIAN POETRY 13, A Letrary History of Persia, Edward G. Brown, Catalogue of the Persian MSS., in the Cambtidge University Library

یکی از اشتباهات عمده برخی از محققین غربی در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم این بود که تقسیم بندی مدنیت‌های شرقی را به حساب زبان نامگذاری کردند، در حالیکه در یک مدنیت میتواند چندین زبان مروج باشد و یک زبان میتواند در چندین تمدن مورد استفاده قرار گیرد. به پیروی از این روش برخی از مترجمین معاصر ایران هنر تصویری سده های چهاردهم، پانزدهم ملل مشرق زمین را که عموماً در ماورالنهر و خراسان با الهام از هنر چین شکل گرفته بود بنام هنر فارسی یا Persian Art ترجمه کرده اند که معنی دقیقی را ارائه نمیکند و شامل تمام شیوه های هنری کشورهای شرقی اسلامی نمیگردد. اصطلاح «هنر فارسی» در متون قدیمی نیامده و این هنر در ادبیات فارسی دری بنام های چون «صورتگری»، «نگارگری» و «نقش آفرینی» یاد میگردید. چنانچه حضرت مولا نا گوید:

صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم وانگه همه بتها را در پیش تو اندازم

پایان قسمت دوم – باقی دارد.

